



باز اندیشی نسبت زبانی با رویکرد شناختی و استناد بر داده‌های زبان فارسی

دکتر ابراهیم بدخشان^۱

استادیار گروه زبان شناسی دانشگاه کردستان

حسن آزموده^۲

دانشجوی دوره‌ی دکتری زبانشناسی دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۵

چکیده

در این پژوهش، از دیدگاه زبان شناسی و روان شناسی زبان به بررسی رابطه‌ی فرهنگ و زبان که به طور عمده در فرضیه‌ی سایپر - ورف تجلی یافته است؛ پرداخته می‌شود. با ارائه و در پی آن با سنجش و تحلیل آراء زبان شناسان موافق و مخالف و سایر نظریه پردازان این عرصه، به تبیین این موضوع

1. Email: badakhshane@gmail.com

2. Email: azmoudeh14@yahoo.com

می‌پردازیم؛ سپس با استناد بر ادله‌ی عقلی و تجربی برخاسته از داده‌ی زبان‌های دم‌دستی مانند فارسی، انگلیسی و عربی؛ و همچنین دیگر زبان‌های دوردست مانند مالزیایی و هویایی؛ ادعا می‌شود که نظام صورت‌های زبانی هم در فراگیری و درک بسیاری از تصوّرات و مفاهیم؛ و هم در مسيردهی نحوه‌ی تفکر و جهان‌بینی افراد و جامعه، از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل است. در نهایت همچنین با استناد به رویکرد شناختی استدلال می‌شود که تصوّر واحد و تصوّر انباشتی پیامدهای متفاوتی را در روند تفکر دارند.

کلید واژه‌ها: نسیت زبانی، جهان بینی، صورت زبانی، تصوّر انباشتی،

تصوّر قالبی، رویکرد شناختی

۱. مقدمه

رابطه‌ی زبان، تفکر و جهان‌بینی انسان و چگونگی تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر همواره عرصه‌ای پُرچربه برای دانشمندان به ویژه‌ی فلاسفه و زبانشناسان بوده است. میان فلاسفه مباحث داغی پیرامون اینکه تا چه حد ساخت زبان نمایانگر ساخت فکر است، جریان داشته است. به اعتقاد فرگه^۱ جهان اندیشه در جهان جملات، اصطلاحات، واژه‌ها و نشانه‌ها انعکاس می‌یابد؛ و به نظر ویتگنشتاین^۲:

«زبان در حکم مجموعه جملات به اندیشه جامه‌ای مبدل می‌پوشاند و آن هم به این شکل که از ظاهر این پوشش نمی‌توان به آن قالب فکری دست یافت که چنین جامه‌ای را به تن کرده است. لذا فلسفه عبارت است از عمل باز نمودن معنایی که یک گزاره در بردارد» (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۱۲).

یکی از عناصر ضروری نظریه‌ی یادگیری زبان، وجود همگانی‌های زبانی است که تلویحاً شالوده‌ی همگانی بودن ساخت فکر نیز از آن استنباط می‌شود. اگر غلط بودن این فرضیه اثبات شود و همراه با آن وجود همگانی‌های زبانی انکار شود، نظریه‌ی زبان‌آموزی نیز به صورتی که ذکر شد، قابل قبول نخواهد بود؛ به علاوه به گفته وارد^۳ (۲۰۰۶: ۲۲۱) اینکه بایستی نوعی از رابطه بین آواها، واژگان و نحو یک زبان با طُرُقی که سخنوران آن زبان در آن جهان را تجربه و رفتار می‌کنند باشد، روشن است که توضیح واضح‌تر است؛ مسأله این است

که ماهیت این رابطه را بکاویم و برای یافتن روش‌های مناسب تشریح آن دست بیازیم (همان‌جا). آیا رابطه‌ای میان زبان و تفکر وجود دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، ماهیت و جهت این رابطه چگونه است؟ آیا تفکر ما متأثر از زبان ماست؟ به بیانی روشن‌تر، آیا زبان شکل‌دهنده‌ی تفکر و جهان‌بینی ماست؟ یا تفکر است که زبان را تحت تأثیر خود قرار و به آن ساختار می‌دهد؟ نهایتاً اینکه می‌توان گفت که رابطه‌ی بین فکر و زبان دوسویه است؟ می‌توان با بررسی قواعد سخن به قواعد فکر و عقل که درونی است، پی‌برد (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

این نوشتار با روش قیاسی- استقرایی ضمن استناد به داده‌های زبان‌های متفاوت و همچنین بهره‌گیری از بحث‌ها و ادله‌ی عقلی، بر خلاف نظریه‌های غالب معاصر (که این فرضیه را مورد تردید قرار داده و اظهار داشته‌اند نه تنها زبان فکر را متأثر نمی‌سازد، بلکه پدیده‌ی تفکر مستقل از زبان عمل می‌کند) استدلال می‌کند که زبان اگر نه یک عامل مطلق و تعیین‌کننده‌ی تفکر اما هم در شکل‌دهی و سرعت‌بخشی مسیر تفکر و هم در چگونگی درک و جهان‌بینی اقوام و انسان‌ها از نظام هستی، عاملی مهم و تأثیرگذار می‌باشد. همچنین نشان می‌دهد که فرضیه‌ی مطلوب این است که در ترکیب، برش‌های معنایی به صورت انباشتی با یکدیگر جمع می‌گردند و این چیزی غیر از برش واحد است. در بخش (۱،۲) ابتدا به ارائه‌ی آراء و نظرات ساپیر و ورف به عنوان شالوده‌های مطرح نسبت زبانی پرداخته می‌شود. با عرضه‌ی نقد‌های شاخص بر دیدگاه نسبت زبانی در قسمت (۱،۳) و استناد به استدلال‌ها و داده‌های ارائه شده از زبان‌های شناخته شده و زبان‌های کمتر شناخته شده (۲،۳) به سنجش و تبیین نسبت زبانی همت خواهیم گماشت.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

حدود دو بیست سال است که بحث ارتباط زبان و تفکر در اروپا مطرح است. این بحث در واقع با هردر^۴ شروع شد. هردر (۱۷۷۲) اظهار داشت که زبان و اندیشه از یکدیگر جدایی ناپذیرند؛ و زبان هم ابزار اندیشه آدمی است و هم محتوای {ظرف}^۵ آن و هم صورت آن (روبینز^۶ ۱۳۸۷: ۳۲۷). ظرف به این معنا که تجربه و دانش نسل‌های زیادی در زبان جمع می‌شود و به واسطه‌ی آن از راه آموزش به نسل‌های بعد منتقل می‌شود. البته اینکه میان زبان و اندیشه پیوندی نزدیک وجود دارد، از جمله موضوعات کهنه‌ای است که از روزگاران

باستان در عالم فلسفه مطرح بوده است. پیش از هردر، از ارسطو گرفته تا اصحاب وجه، همگی این نکته را مسلم انگاشته بودند که زبان، در سلسله مراتب پیوندها و وابستگی‌ها، بر اندیشه و انتزاع تکیه دارد، لذا این دوتای اخیر بر آن یکی مقدمند. اما هردر بنای نظر خود را بر این فرض نهاده بود که زبان و اندیشه هر دو منشأی مشترک دارند و به موازات هم پیشرفت کرده‌اند، همچنین با هم از مراحل مختلف و متوالی رشد و کمال گذشته‌اند؛ این البته، فرض و نظری بدیع بود (روبینز ۱۳۸۷: ۳۲۷ - ۳۲۸). وی معتقد بود انگاره‌های فکری ملت‌های مختلف و ادبیات مطلوب هریک از آن‌ها را نمی‌توان به درستی خواند و فهم کرد مگر آنکه این کار در چارچوب زبان‌های خود آن ملت‌ها صورت پذیرد (همان جا).

و بلهلم فون هومبولت^۷ هر چند استعداد زبانی را واقعیتی جهانی و عام می‌داند، با این همه خطوط اصلی فکر هردر را که هر زبان بخصوصی فردیتی مختص به خود را دارا است، دنبال می‌کند. هومبولت این رأی و نظر هردر را که می‌گوید فکر و زبان دوشادوش هم تحوّل می‌یابند، گامی پیش تر برده و می‌آورد که «گفتار و سخن هر ملت، روح آن ملت است، و روح آن ملت گفتار و سخن آن است» (همان: ۳۷۳). پیش از این نیز نشان داده‌اند در زبان‌شناسی امریکائی خطی مستقیم هست که از هومبولت آغاز می‌شود و از رهگذر دی. جی. برینتون^۸ - مترجم آثار وی - و اف. بوآس^۹ و ای. ساپیر^{۱۰} به بی. ل. ورف^{۱۱} می‌رسد؛ این خط به ویژه‌ی در زمینه‌ی آثاری که در باب زبان‌های بومیان امریکا صورت بسته‌اند، آشکارا به چشم می‌خورد (همان: ۳۷۵). هومبولت که از آراء کانت^{۱۲} در رابطه با مقولات ذاتی یا دانش‌های شمی^{۱۳} در ذهن آدمی الهام گرفته بود، آن را به شیوه‌ای نسبی‌مآبانه^{۱۴} و زبان‌شناسانه برگرفت و در نظریه‌ی صورت درونی‌گفتار^{۱۵} خود به کار بست؛ و مدعی شد صورت درونی گفتار هر زبانی مسؤول به نظم درکشیدن و مقوله‌بندی کردن داده‌هایی است که از رهگذر تجربه‌ی زبانی فراهم می‌آیند؛ از همین رو است که دستگاه‌های فکری آن سخنگویان نیز با هم فرق دارند (همان: ۳۷۶). بنا به نظر هومبولت اهمیت اصلی زبان‌شناسی این است که سهم زبان را در تشکیل تصوّرات کشف کند. رابطه‌ی زبان، تفکر و فرهنگ و تأثیر آن بر جهان‌بینی اقوام در پژوهش‌های ادوارد ساپیر و بنیامین لی ورف به اوج خود رسید و برانگیختن موافقان و مخالفان بسیاری را سبب شد؛ درحالی‌که فلاسفه قرن هیجدهم مانند کندياک^{۱۶} فرانسوی رابطه‌ی میان زبان و تفکر را مردود می‌شمردند؛ چامسکی^{۱۷} معتقد به رابطه‌ی بین زبان و تفکر است (البرزی، ۱۳۸۸).

برای پی‌گیری بهتر بحث، در این بخش همراه با ارائه نظرات و دیدگاه‌های ساپیر و ورف، به بیان آراء سایر پژوهشگران در این عرصه و تأثیر این فرضیه در سایر مطالعات زبانی دست خواهیم زد تا با پرتو و درک بهتری وارد مباحث بعدی شویم.

۲-۱- مهم‌ترین آرای ساپیر و ورف

ساپیر برای ساخت‌گرایی امریکایی یافته‌های گوناگونی به ارمغان آورده است. وی از پرچم‌داران نظریه‌ی شمّ زبانی و همچنین از منظر پافشاری بر خرد و تعقل، خلف صدق ذهن‌گرایانی همچون چامسکی می‌باشد؛ اما از منظر تأکید بر رابطه‌ی بین جهان‌بینی افراد و ارتباط جهان‌بینی با اقوام مختلف و فرهنگ‌ها با ورف هم‌صداست. از نظر ساپیر زبان و نژاد بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. زبان مانند تمام آیین‌های مذهبی و هنری یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی اساسی فرهنگ است و به همین جهت پدیده‌ای نمادین و قراردادی و اکتسابی می‌باشد. ساپیر پی‌برد زبان هویایی^{۱۸} از نظر زمان فعل و جمع‌اسامی، تفاوت اساسی با زبان‌های اروپایی دارد و پس از تحلیل شواهد اعلام کرد جوامع و اقوام مختلف نسبت به واقعیات پیرامون خود از درک زبانی کاملاً متفاوتی برخوردارند. چنین یافته‌هایی باعث جرقه‌های پیدایش مسأله نسبت^{۱۹} زبانی شد که با طرح فرضیه‌ی ساپیر- ورف^{۲۰} در دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. فرضیه‌ی ساپیر - ورف به رابطه‌ی بین تفکر و زبان و زبان و شناخت می‌پردازد. در فرضیه‌ی نسبت زبانی، تفکر هر انسانی متأثر از زبان مادری وی است. متن زیر شناخته‌شده‌ترین نمونه در آثار ساپیر است که در آن فرضیه‌ی نسبت به روشنی تمام بیان می‌شود:

«زبان راهنمای ما به "واقعیت اجتماعی"^{۲۱} است. هرچند زبان را به طور معمول به عنوان چیزی به حساب نمی‌آورند که پژوهشگر علوم اجتماعی علاقه‌ای اصولی به آن دارد، با این همه، همین زبان مقتدرانه کل تفکر ما را درباره مسائل و فرآیندهای اجتماعی شرطی خود می‌کند. انسان فقط در جهان واقع و عینی زندگی نمی‌کند؛ نه نیز فقط در جهان فعالیت اجتماعی، به گونه‌ای که معمولاً شناخته ماست، زندگی می‌کند؛ بلکه عمیقاً در چنبره‌ی زبان بخصوصی گرفتار است که به عنوان وسیله‌ی بیان جامعه‌ی خود او پذیرفته شده است. توهم محضی بیش نیست که خیال کنیم می‌توانیم اصولاً بدون استفاده از زبان در واقعیت دخل

و تصرف کنیم؛ یا تصور کنیم که زبان صرفاً ابزاری جنبی برای رفع مسائل مشخص در زمینه‌های ارتباط یا تأمل و تفکر است. هیچ دو زبانی آن قدر به یکدیگر شبیه نیستند که بتوانیم بگوییم هردو واقعیت اجتماعی یگانه‌ای را باز می‌نمایند. جهان‌هایی که جوامع مختلف در آن‌ها زندگی می‌کنند جهان‌هایی ممتاز و مجزاً هستند؛ نه جهانی یگانه که برچسب‌های متفاوت بر آن زده باشند» (سایپر ۱۹۲۹: ۲۰۷-۲۰۸) (ترجمه از حق‌شناس، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

به طور کلی، نوشته‌های بنیامین لی وُرف در دو مقوله‌ی جای می‌گیرند. مقوله‌ی اول، مرتبط با پژوهش وی بر روی زبان و فرهنگ‌های هوپی و میان^{۲۲} است؛ در دیگر مقوله، آثاری که نقد را بر روی نظریه‌های زبانی به طور خاص و بر علم غربی به طور عام پرتو می‌افکند. ورف هنگامی که با سایپر بر روی زبان هوپی کار می‌کرد، از مطالعه‌ی جهان‌بینی بهره‌گرفت و نظریه‌ی نسبت زبانی را همراه سایپر توسعه داد. ورف در **یک ملاحظه‌ی زبانی از تفکر در جوامع ابتدای**^{۲۳} (۱۹۳۰) اساسی‌ترین سؤال نظریه‌ی زبانی خود را مطرح می‌سازد؛ آیا فرآیند تفکر آن‌ها {سرخ‌پوستان} مانند ماست یا اساساً متفاوت است؟ وی اظهار می‌دارد این سؤال در وهله‌ی اول یک مورد زبانی و فرهنگی می‌باشد. در این نظریه‌ی ورف و سایپر بیان می‌کنند فرهنگ، جهان‌بینی سخنور را شکل می‌دهد و آن جهان‌بینی در زبان تجلی می‌یابد؛ به گفته‌ی ورف «یک تغییر در زبان می‌تواند درک ما را از جهان متحول سازد» (ورف، ۱۹۵۶: ۷). از آن جایی که ورف معتقد است تعیین جهان‌بینی مبتنی بر فرهنگ و نه ژنتیک است؛ استدلال می‌کند می‌توان به درک جهان‌بینی سخنوران یک زبان از طریق مطالعه‌ی زبان‌شان دست یافت (سویون دو^{۲۴}، ۲۰۰۵). ورف اشاره می‌کند که «متافیزیک زبان {انگلیسی}، تفکر و فرهنگ مدرن ما دو صورت^{۲۵} زمان و مکان را بر نظام هستی تحمیل می‌کند» (همان: ۵۹). از طرف دیگر، دو صورت عینیت^{۲۶} و ذهنیت^{۲۷} را در هوپی برمی‌شمارد؛ «عینیت آن چیزی است که در دسترس حواس می‌باشد بدون تمایز میان زمان حال و گذشته اما هرآنچه را ما آینده می‌نامیم، شامل نمی‌شود؛ و ذهنیت آن است که در ذهن یا غیر قابل دسترس حواس می‌باشد» (همان جا).

ورف مضمون اصلی سه مقاله‌ی^{۲۸} **زبان‌شناسی به عنوان علم محض**^{۲۹} (۱۹۴۰)، **زبان و منطق**^{۳۰} (۱۹۴۱) و **زبان، ذهن و واقعیت**^{۳۱} (۱۹۴۲) که در اواخر زندگی وی نوشته شده را این گونه خلاصه کرده: تفکر توسط پارامترهای زبان محدود گردیده و از طریق {مطالعه‌ی}

زبان به درکی از تفکر خواهیم رسید؛ در نتیجه در هر فرهنگی تحلیل‌های منطقی منوط بر زبان و تفکر آن فرهنگ تغییر می‌کند. وی تشریح می‌کند:

«حقاً پدیده‌ی تفکر بسیار اسرارآمیز می‌باشد و بزرگ‌ترین پرتوی که می‌تواند بر آن افکنده شود مطالعه‌ی زبان است. این مطالعه نشان می‌دهد که صورت‌های تفکر یک انسان به وسیله‌ی قواعد رام نشدنی (اجتناب ناپذیر) الگویی که وی نسبت به آن ناخودآگاه است، کنترل می‌شود. این الگوها نظام‌های پیچیده درک نشده‌ای از زبان وی می‌باشد که با مقایسه و تقابل در زبان‌های متفاوت به ویژه آنان که متعلق به خانواده‌های زبانی مختلف می‌باشد، به طور کافی نمایان می‌شود. هر زبانی یک الگو - نظام گسترده می‌باشد - متفاوت با دیگران - که در آن صورت‌ها و مقولات به لحاظ فرهنگی مقرر می‌گردند تا شخص به وسیله‌ی آن‌ها نه تنها ارتباط برقرار کند بلکه طبیعت را نیز برش بدهد، انواع روابط و پدیده‌ها را اعلان یا غافل شود، استدلال را مسیردهی کند و خانه‌ی هشیاری‌اش را بنا کند» (ورف، ۱۹۵۶: ۲۵۲).

وی بحث را این‌گونه خاتمه می‌دهد که «جملات، نه واژگان، جوهره‌ی گفتار می‌باشند همان‌طوری که هم‌چندی (معادله) و نقش‌ها^{۳۲}، نه صرف اعداد، معنای واقعی ریاضیات می‌باشد» (ورف، ۱۹۵۶: ۲۵۸).

جان ب. کارول^{۳۳} {همکار و گردآورنده‌ی نظریات ورف} در مقدمه‌ی خود بر *زبان، فکر و واقعیت: نوشته‌هایی منتخب از بنیامین لی ورف* (۱۹۴۱-۱۸۹۷) اشاره می‌کند که توجه ورف به زبان‌شناسی از این عقیده‌ی وی سرچشمه می‌گیرد که «بنیادی‌ترین مسائل بشر و فلسفه با خوانش (منطق) جدیدی^{۳۴} از معناشناسی کتاب مقدس^{۳۵} حل می‌شود». جان جوزف^{۳۶} (۲۰۰۲) نیز خواندن انواع مختلفی از متون را توسط ورف منشأ نظریه‌ی وی می‌داند و بیان می‌کند که چگونه این قرائت‌های مختلف بر فکر وی درباره‌ی زبان تأثیر می‌گذارد و نظریه‌ی نسبت زبانی را شکل می‌دهد. اخیراً ریچارد نیسبت^{۳۷} اظهار داشته: این نظریه‌ی {نسبت زبانی ورف} موافق و مخالفانی در بین زبان‌شناسان و روان‌شناسان داشته است. اما در حال حاضر، وارد دوره‌ای می‌شود که با اقبال بیشتری روبه رو می‌گردد (۲۰۰۳: ۱۵۹). اسکول^{۳۸} (۱۹۹۱) نیز اظهار می‌کند فرضیه‌ی ورف و ساپیر اگرچه بسیار مشهور است، اما برای تأیید و اعتبار نیازمند بررسی‌های کمی یا کیفی است. نظر ساپیر - ورف در آغاز بیشتر

جنبه‌ی منطقی داشته است. ولی امروزه به آن ابعاد اجتماعی نیز افزوده شده است و با پیشرفت‌های چشمگیری تبدیل به شاخه‌ای پویا از علم به نام تجزیه و تحلیل گفتمان انتقادی در عرصه‌ی تجزیه و تحلیل گفتمان درآمده است (یارمحمدی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). گروهی از زبان‌شناسان اردوگاه تجزیه و تحلیل گفتمان انتقادی بر این عقیده‌اند که از طریق ویژگی‌های ساخت واژگانی، نحوی و متنی می‌توان رفتار جمعی را کنترل کرد. کاپلان^{۳۹} نیز در مقاله‌ی کلاسیک خود (۱۹۶۶) مدعی شد بافت‌نوشته‌ها با شیوه‌ی تفکر منطقی اهل آن زبان ارتباط تنگاتنگ دارد و در زبان‌های مختلف با هم متفاوت است. این نکته که زبان‌ها واقعیات جهان خارج را همیشه به شیوه یکسانی دسته‌بندی و نامگذاری نمی‌کنند، اصل نسبت زبان را تشکیل می‌دهد. بر اساس این اصل، زبان‌ها حاوی واژگانی جهان‌شمول نیستند. انسان‌ها فقط آن دسته از تجربیات را کسب می‌کنند که در زبان‌شان نسبت به آن‌ها برش‌های معنایی وجود داشته باشد. واقعیات جهان خارج از زبان عناصر تفکیک ناپذیر و پیوسته هستند که تنها از رهگذر زبان تقطیع و دارای ساخت می‌شوند.

ورف و مالینفسکی^{۴۰} معتقدند واژگان زبان غالباً بازتاب واقعیات دنیای خارج نیستند؛ بلکه بازتابی از علائق، تعلقات و نیازهای مردمی می‌باشند که به آن زبان تکلم می‌کنند. این نظریه‌ی دارای دوگونه‌ی قوی و ضعیف است. در گونه‌ی قوی آن، جهان‌بینی ما به طور **مطلق** توسط ساخت زبان تعیین می‌شود؛ یعنی زبان تنها و مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ی تفکر است؛ امروزه این رویکرد در میزگردهای زبان‌شناسی و فلسفی تقریباً مردود گردیده است. در نسخه‌ی ضعیف آن، زبان تنها عامل تعیین‌کننده‌ی تفکر و جهان‌بینی افراد نیست؛ بلکه زبان تأثیر زیادی بر روی نحوه‌ی تفکر و جهت‌دهی افکار دارد؛ این نسخه بیشترین آثار نوشته‌شده در این حوزه را به خود اختصاص داده است (وارد، ۲۰۰۶: ۲۲۲-۲۲۴). سایپر به تصمیم نهایی در این باره نرسیده و غالباً میان آراء مختلف مردد بود. کسی که در پیشبرد این فرضیه تلاش فراوان کرد، ورف بود (۱۸۹۷-۱۹۴۱).

۳- تحلیل نسبیت زبانی

۳-۱- نقد بر نسبیت زبانی سایپر - ورف

اگر دیدگاه مذکور در بخش پیشین درست باشد؛ باید گفت که هیچ جایی برای سطح اندیشه‌ی مستقل از زبان یا ساخت مفهومی باز نمی‌ماند. به هر حال، جای تردید است که

سخن مزبور درست باشد. از زمان مطرح شدن نظریه‌ی نسبت، این اندیشه با چالش‌های بسیاری روبه‌رو بوده و به موازات آن موافق و مخالفانی را هم در درجات متفاوت به دنبال داشته است. طی نقدهای وارد گردیده، نقد بلومفیلد^{۴۱} هم دارای شهرت و اعتبار بیشتر و هم به نوعی در بردارنده‌ی نکات مهم و قابل توجه سایر نقدها می‌باشد که پیترا آ. ام سورن^{۴۲} از آن تحت عنوان نقد ویرانگر یاد می‌کند. بلومفیلد می‌گوید:

«در زبان مالزیایی وضعیت‌هایی را که منطقاً می‌توان به صورت «فرزندان یک پدر و مادر» تعریف کرد در یک طبقه قرار می‌دهند و برای چنین وضعیتی کلمه‌ی sudara را به کار می‌برند. در زبان انگلیسی ما تشکیل چنین طبقه‌ای نمی‌دهیم؛ به جای آن به طرح دو طبقه اقدام می‌کنیم که بر اساس جنسیت از یکدیگر متمایز می‌مانند و آنگاه سخن از برادر (brother) و خواهر (sister) به میان می‌آوریم. گفتن ندارد که در چنین وضعی حرف پوچی خواهد بود اگر بگوییم که انسان مالزیایی برادرش را از خواهرش باز نمی‌شناسد. باز همان اندازه پوچ خواهد بود اگر بگوییم سخنگویان زبان انگلیسی نمی‌توانند تصوّر عامی را شکل دهند که رساننده‌ی کلمه مالزیایی باشد. هر دو زبان می‌توانند وضعیت‌هایی را به میان در بیاورند که برای آن‌ها کلمات یگانه هیچ وجود ندارد؛ و این کار را، می‌توانند با عبارات مرکبی انجام دهند که وضعیت‌های مزبور را تجزیه کنند، زبان مالزیایی وضعیت یاد شده را به عبارات مرکب sudara lakilaki و sudara perampuwan که در آن‌ها کلمات تعریف‌کننده شبیه کلمات مذکر و مونث هستند؛ و انگلیسی‌ها با کلمات برادر (brother) یا خواهر (sister) یا و فرزند یک پدر و مادر (child of the same parents) همین وضعیت را بیان می‌کنند» (بلومفیلد، ۱۹۱۴: ۸۵) (ترجمه از حق‌شناس، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

۳-۲- نسبت زبانی در ترازوی سنجش

در این بخش، به موضوع اصلی نوشتار حاضر که بررسی و تحلیل نظریه‌ی نسبت زبانی است، پرداخته می‌شود؛ سپس با توجه به معیارهای منطقی و عقلی و همچنین ملاک و داده‌های تجربی به سنجش نسبت زبانی می‌پردازیم.

۳-۲-۱- رابطه زبان و تفکر در پرتوی دستاوردهای روان‌شناسی

دنی استاینبرگ^{۴۳} در کتاب درآمدی بر روان‌شناسی زبان (۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۸۹) مسأله

نسبیت زبانی را به چالش کشیده و در این جهت نیز استدلال‌های را مطرح کرده که اغلب آن‌ها در بخش‌های پیشین بحث شد. از جمله دلایل دیگر وی کودکان ناشنوایی که زبان ندارند، ولی می‌توانند فکر کنند، می‌باشد. وی گفته که تفاوت چندانی بین کودکان ناشنوای خردسال در حالت بازی، شرکت در کارهای خانه و همچنین رفتار هوشمندانه نسبت به محیط با کودکان عادی شنوا ملاحظه نمی‌شود. بنابراین، اگر فرض شود که زبان مبنای تفکر است، در آن صورت باید پذیرفت که این کودکان فکر نمی‌کنند یا مانند آدم آهنی هستند (همان). به هر حال، باید گفت اگر فرض عقلگرایان (مانند هومبولت، دکارت، چامسکی و ...) که برای زبان مبنایی زیستی قائلند، پذیرفته شود در آن صورت کودکان لال نیز از موهبت زبان بی‌بهره نخواهند بود؛ علاوه بر این، کودکان لال بدون توانایی زبانی چگونه می‌توانند رفتاری هوشمندانه یعنی توانایی درک گفته‌های دیگران را داشته باشند؟ از طرف دیگر، صرف شرکت کردن در کارهای خانه و بازی کردن کودکان لال برای فرضیه تفکر مستقل از زبان کافی نخواهد بود. در این صورت، کودکان لال بدون مجهز بودن به زبان چگونه بین مفاهیم انتزاعی (مفاهیمی چون عشق با محبت، عدالت با مساوات و ...) که بخش عمده‌ای از تفکر و بینش ما تشکیل می‌دهد، تمایز خواهند گذاشت؟ چگونه به مفهوم و تصوّر/ژدهای هفت‌سر یا اسطیقس و بسیاری از تصوّرات دیگر که تنها از راه زبانی حاصل می‌شود، دست خواهند یافت؟

وی با استناد به کریول‌ها^{۴۴} اظهار داشته که اگر فرضیه سایپر-ورف را جدی بگیریم امکان به وجود آمدن چنین کریول‌های نیست و علت آن نیز وجود تعارض‌های ذاتی در تصوّراتی است که فرض می‌شود زبان‌های اولیه در بر داشته باشند. زبان‌ها فقط در صورتی می‌توانستند به کریول تبدیل شوند که هر یک از زبان‌های دخیل، برداشت‌ها و تفکرات مشابهی را ترسیم می‌کردند (همان: ۱۸۶). در این مورد نیز باید گفت که پیجین^{۴۵} - پیش از کریول - با به کارگیری واژه‌های بسیار ساده خلق می‌شود، و بر پدیده‌های ملموس و در دسترس که در مناطق محدود و اغلب در جهت مقاصد تجاری هستند، تفاهم شکل می‌گیرد و اشتراکات حاصل می‌شود. بحث بر سر توانایی انسان در ایجاد تفاهم نیست، بلکه آنچه که اهمیت دارد اهمیت زبان در جهت‌دهی تفکر است.

استاینبرگ (همان: ۱۸۷-۱۸۸) معتقد است اگرچه استدلال کرده که زبان نمی‌تواند مبنای تفکر باشد، این بدان معنا نیست که زبان هرگز بر محتوا و جهت‌دهی به افکار خاص

نقشی ندارد. بنابراین، به رغم آنکه زبان نه مبنای تفکر است و نه برای عملکرد تفکر ضرورت دارد، می‌تواند با به وجود آمدن تفکر بر آن تأثیر بگذارد. برای مثال، از زبان می‌توان برای رسیدن به ایده‌های تازه استفاده کرد. وی جمله‌ای مثل «لودویگ وَن بتهُون وقتی هوشیار بود، فوتبالیست خوبی بود» را ارائه می‌کند و اشاره که احتمالاً قبلاً هرگز به چنین جمله‌ای بر نخورده‌اید، اما با این وجود آن را درک می‌کنید. باید توجه داشت که در جملات بدیعی مانند جمله‌ی فوق، واژه‌ها یا قواعد دستوری تازه‌ای به کار نرفته‌اند. آنچه بدیع به نظر می‌رسد آرایش آنهاست. بنابراین چنین جملاتی بر مبنای دانش قبلی سخنگویان از دستور و واژگان زبان‌شان، ساخته می‌شوند. واژه‌های موجود را می‌توان در چارچوب واژگان موجود تبیین کرد. وی (همان جا) اضافه می‌کند که زبان همچنین برای دگرگون کردن عقاید یا ارزش‌ها نیز به کار می‌رود. اغلب گفته می‌شود کسانی که تغییر مذهب داده‌اند یا به لحاظ سیاسی دگراندیش شده‌اند، تفکر متفاوتی پیدا کرده‌اند. اما آنچه واقعاً تغییر یافته، پردازش منطقی یا مقولات بنیادی آنان نیست، بلکه ارزش‌های صدق و یا جذابیتی که آنان برای ایده‌های خاص قائلند، دگرگون می‌شوند. برای مثال، انسان‌ها از طریق زبان متقاعد می‌شوند که زمین تخت نیست (به رغم آنکه برداشت خودشان عکس این است). به وسیله زبان و برانگیختن احساسات و ارزش‌ها، انسان‌ها به امپریالیسم یا کمونیسم گرایش پیدا می‌کنند و یا از نظام‌های ایدئولوژیک فاصله می‌گیرند. انسان‌ها ممکن است با ترغیب شدن تغییر کنند و ما گمان کنیم که فکرشان تغییر کرده است، اما آنچه تغییر کرده است ارزش‌ها و اهداف آنان است. چیزهای که قبلاً زشت و نادرست می‌دانستند اینک خوب و درست در نظر می‌گیرند یا برعکس.

ویگوتسکی (۱۳۷۰) بر این باور است که اساساً تفکر و زبان مستقل هستند و خاستگاه‌های مجزایی دارند. در طول این مرحله اندیشه‌ها غیرکلامی هستند و عمدتاً بر اساس تصویرسازی ذهنی قرار دارند. در صورتی که زبان، پیش‌عقلانی است و با تفکر هیچ ارتباطی ندارد. در حدود ۲ سالگی تا ۷ سالگی تفکر و زبان به هم وابسته و در هم تنیده می‌شوند و کودکان استفاده از زبان را در تفکرات خود را شروع می‌کنند. در زمان کودکی تفکر تدریجاً و بیشتر و بیشتر کلامی می‌شود و زبان مستلزم تفکر بوده و آن را منعکس می‌سازد. ویگوتسکی بر اهمیت زبان در رشد شناختی کودکان و به هم وابستگی زبان و تفکر تأکید می‌کند. او ادعا کرد که رابطه تفکر و واژه موضوع نیست، بلکه فرآیند است یعنی جریان مداوم پس و پیش، از زبان به تفکر و از تفکر به زبان است (ویگوتسکی، ۱۳۷۰: ۱۹۰).

ویگوتسکی عقاید خود را بر اساس مشاهده کودکان و استفاده آن‌ها از زبان ارائه کرد (همان). به هر حال، بر طبق دیدگاه هارلی (۲۰۰۱) ویگوتسکی جزئیات روش‌هایی را که در مطالعه کودکان مورد استفاده قرار داده، توضیح نداده است، بنابراین تکرار یافته‌های او دشوار و ارزیابی آن مشکل است.

پیاژه^{۴۶} (۱۹۵۰، ۱۹۶۷) اعتقاد داشت که رشد زبان ناشی از رشد شناختی است. به عبارت دیگر، زبان وابسته به نوعی از تفکرات کودک است. برای اینکه کودک به طور مناسب زبان را مورد استفاده قرار دهد، بایستی نخست عقاید و مفاهیم را کسب کند. گفتار زمانی برای انتقال اطلاعات و عقاید به کار می‌رود که کودک بفهمد واژه به چه چیزی دلالت دارد. برای نمونه کودک ممکن است واژه «بزرگ‌تر» را پس از این که از یک بزرگسال شنید به کار ببرد، اما تا زمانی که مفهوم بزرگ‌تر در او شکل نگرفته باشد، نمی‌تواند آن واژه را برای انتقال مفهوم بزرگ‌تر به کار ببرد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که تفکر یا مفهوم در استفاده از زبان تعیین‌کننده است. به این نظر پیاژه اشکالات بسیاری وارد شده است (یاماندا^{۴۷} ۱۹۹۰؛ بلوچی^{۴۸} و همکاران ۱۹۹۱؛ و ..). از جمله این اشکالات این است که به نظر می‌رسد پیاژه نقش زبان در شکل‌گیری رشد شناختی و اجتماعی دست کم گرفته است. برخی مطالعات نشان می‌دهند که فراگیری مهارت‌های زبانی می‌تواند رشد شناختی را تسهیل کند نه اینکه فقط محصول رشد شناختی باشد. برای نمونه لوربا و یوداویچ^{۴۹} (۱۹۷۱) نمونه‌هایی از دوقلوهای پسر را در سن پنج سالگی که به علت فقدان تحریکات محیطی مهارت‌های شناختی و زبانی بسیار ضعیفی داشتند، گزارش کردند. آن‌ها را در خانه‌های جدا از هم جای دادند و به یکی از دوقلوها آموزش ویژه زبانی داده شد، اما به دیگری این آموزش داده نشد. به دوقلویی که این آموزش زبانی داده شد، در انواع دیگر مسیرها به سرعت پیشرفت کرد. این مطالعه نشان می‌دهد که فراگیری زبان صرفاً نتیجه‌ی رشد شناختی نیست، بلکه رشد شناختی را ارتقاء می‌دهد.

اخیراً هانت و آگنولی^{۵۰} (۱۹۹۱) نسخه دیگری از فرضیه نسبت زبانی را مطرح کرده‌اند که می‌توان گفت **رویکرد شناختی**^{۵۱} نسبت به رابطه زبان و تفکر است. آنها استدلال می‌کنند که با به کارگیری رویکرد شناختی می‌توان اثر زبان بر روی تفکر را به صورت کمی درآورد و آن را ارزیابی کرد. محور استدلال رویکرد شناختی این عقیده است که زبان‌های گوناگون تفکرات معین را آسان‌تر یا دشوارتر می‌کنند (لاندا^{۵۲}: ۱۳۸۷: ۲۶). بنابراین، برخی از

تفکرات یا زمینه‌های استدلال در بعضی زبان‌ها نسبت به زبان‌های دیگر ساده‌تر هستند. هانت و آگنولی این سهولت نسبتی تفکرات را تحت عنوان هزینه محاسباتی^{۵۲} مورد بحث قرار می‌دهند، و همین هزینه است که در احتمال تفکر به شیوه‌ای خاص تأثیر می‌گذارد. ممکن است حرف یا بیانی در یک زبان راحت و طبیعی باشد، اما در زبان دیگر دشوار یا نامرتب کردنی. فردی که از زبان اول استفاده می‌کند درباره‌ی واژه یا بیان فکر می‌کند چون کم هزینه است. هانت و آگنولی مثالی از واژه Mokita را، که به زبان کیریونیا^{۵۳} گینه جدید مربوط است، ذکر می‌کنند و آن را به عنوان «حقیقتی که هرکسی می‌داند اما هیچ‌کسی حرفی به زبان نمی‌آورد» ترجمه می‌کنند. در این مورد واژه‌ی Mokita، نسبت به قرینه‌ی انگلیسی آن برای بیان و تفکر، با صرفه‌تر است. اگرچه گویندگان انگلیسی می‌توانند این مفهوم را درک کنند، برای گوینده‌ی زبان کیریونای گینه جدید استفاده از این مفهوم راحت‌تر است. هانت و آگنولی (۱۹۹۱: ۳۸۷) نتیجه می‌گیرند:

«مطالعه در این زمینه ما را متقاعد کرده است که زبان‌های مختلف چالش‌های مختلفی را بر شناخت اعمال می‌کنند و حمایت متمایزی از شناخت به عمل می‌آورند. به سخن دیگر، زبان‌های گوناگون، تفکر به روش‌های معین را آسانتر یا دشوارتر می‌کنند.»

تعدادی مطالعه از فرضیه شناختی حمایت می‌کنند. هانت و آگنولی تفاوت‌هایی را که از نظر استعداد ریاضیات، بین گویندگان زبان‌های گوناگون وجود دارد، توصیف می‌کنند. برای نمونه، کودکان انگلیسی زبان مجبورند تعداد نسبتاً زیادی از اصطلاحاتی را که به اعداد مربوط هستند، یاد بگیرند. کودکان انگلیسی زبان علاوه بر اصطلاحات اساسی ۹-، ۰، ۱۰، ۱۰۰ و ... مجبورند واژه‌های مجزایی را یاد بگیرند که به ۱۹- ۱۱ و اصطلاح هر دهه (۲۰، ۳۰ و ...) اشاره دارند. برعکس، کودکی که زبان چینی یاد می‌گیرد مجبور است فقط چهل اصطلاح کلیدی یاد بگیرد. عدد ۱۱ اصطلاح مشخصی ندارد، اما به ۱۰ به اضافه ۱ اطلاق می‌شود. کودکان انگلیسی زبان، هنگامی که ریاضیات یاد می‌گیرند ابتدا در یادگیری دامنه اعداد در دوره نوجوانی مشکلاتی دارند، اما کودکانی که به چینی صحبت می‌کنند، این مشکلات را ندارند.

برخی مطالعات با طرح مسأله‌ی تأثیر زبان در جنبه‌های مختلف تفکر از جمله تفکر فضایی، شکل‌گیری مفاهیم، و تصورات درباره زمان از نسخه‌ی شناختی فرضیه‌ی نسبت زبانی حمایت زیادی کرده‌اند. برای نمونه برادیتسکی^{۵۴} (۲۰۰۱) تصورات از زمان را بین

ماندارینی‌ها^{۵۵} و گویندگان انگلیسی مورد مقایسه قرار داد. او دریافت که انگلیسی‌ها و ماندارینی‌ها به زمان به صورت متفاوت اشاره می‌کنند، و در یک رشته از مطالعات دریافت که این تفاوت‌ها در شیوه‌ی تفکر افراد درباره‌ی زمان منعکس می‌شود. وی دو نتیجه‌ی مهم را می‌گیرد: الف) زبان یک ابزار نیرومند در شکل‌دهی تفکر درباره‌ی عقاید انتزاعی است (ب) زبان بومی در شکل‌گیری تفکر معمول مهم است.

۲-۳-۲- نسبت زبانی در پرتوی تعقل و تجربه

زبان و تفکر رابطه‌ای پیوسته دارد؛ چنانچه مغز انسان بر اثر حادثه یا سانحه‌ای دچار ضایعه گردد، زبان و استدلال وی نیز دستخوش اختلال خواهد شد (باطنی، ۱۳۶۹: ۱۲۰). باطنی می‌افزاید چنین عارضه‌ای شامل بیمارانی می‌شود که بر اثر آسیب مغزی قوه تجرید و تخیل خود را از دست داده‌اند؛ یعنی نمی‌توانند خود را از قید و بند مکان و واقعیات عینی آزاد سازند و درباره‌ی مسائل مجرد بیندیشند. در این خصوص، آزمایش‌های گوناگونی بر روی افراد متعدد انجام شده‌است. برای مثال، وقتی از یکی از بیمارانی که دچار ضایعه‌ی مغزی بود، خواسته شد که بگوید «برف سیاه است» نتوانست و هر بار جواب می‌داد «نه، برف سفید است». دادن حکم غلط عمدی یا گفتن دورغ مستلزم تجرید و بریدن پیوند اندیشه از واقعیات است (همان جا).

در پرداختن به رابطه‌ی زبان و تفکر شاید بتوان سه جنبه را در نظر گرفت (منصوری در درباره ترجمه: برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳) ۱۳۶۵: ۱۷۱-۱۶۸). بُعد اول «تکامل فرد»^{۵۶} است. اینکه از چه زمانی طفل شروع به تفکر و از چه زمانی شروع به تکلم می‌کند و چه ارتباطی بین این دو برقرار است؟ ویگوتسکی^{۵۷} (۱۳۷۰) معتقد است تکامل زبانی و فکری کودک تا دو سالگی جدا از هم است. اما از حدود دو سالگی طفل متوجه می‌شود که هر چیزی اسمی دارد، و در این مرحله تحوّل عظیمی در او به وجود می‌آید و از آن به بعد تکامل فکری و زبانی با هم جفت می‌شوند. البته تکامل فکری همیشه قدری جلوتر از تحول زبانی است؛ ولی برای پیشرفت کامل فکری احتیاج شدیدی به زبان هست (همان)؛ نمونه آن هلن کلر^{۵۸} است که تا شش هفت سالگی قادر به تکلم نبود و عقب مانده‌ی ذهنی به حساب می‌آمد ولی بعد از یاد گرفتن زبان، شروع به تفکر می‌کند و انسان معمولی و برتر از متوسطی می‌شود. دومین بُعد که منصوری بدان پرداخته، جنبه‌ی «تکامل اجتماع یا قوم»^{۵۹} می‌باشد.

تکامل زبان در یک اجتماع چه ارتباطی با تکامل فکری و بینش آن اجتماع یا قوم دارد؟ آیا تفاوت در زبان باعث تفاوت در فرهنگ و بینش یک قوم می‌شود؟ سایپر و ورف با تحقیقات گسترده خود در مورد زبان سرخ‌پوستان بومی امریکا مطرح کردن این نوع پرسش‌ها را آغاز کرده و به آن دامن زدند. سایپر و ورف نظریه‌ی نسبیّت زبانی را این گونه بیان می‌کنند: «ناظرهای^{۶۰} متفاوت از طریق واقعیت‌های فیزیکی مساوی به جهان‌بینی یکسان نمی‌رسند، مگر آنکه زمینه‌ی زبان‌شناختی آن‌ها مشابه باشد یا به طریقی بتوان مبنای یکسانی برای آن‌ها یافت» (ورف، ۱۹۵۶: ۲۱۴). ثمره‌ی این فرضیه آن است که زبان در چگونگی دریافت ما از واقعیت و در نتیجه، چگونگی رفتار ما تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، آن‌ها مقوله زمان را در زبان هویی مطرح می‌کنند و معتقدند آن مفهوم انتزاعی که در فیزیک آن را به صورت «t» نمایش می‌دهند و دارای بُعد است، در این زبان وجود ندارد. مثلاً برای بیان فاصله‌ی زمانی جمله‌ی فارسی «من چهار روز آنجا ماندم» از جمله‌ی «من روز پنجم از آن جا رفتم» استفاده می‌کنند (سمپسون^{۶۱} ۱۹۸۰: ۸۵)؛ بنابراین، هویی‌ها طبیعت را به گونه‌ای دیگری تقسیم می‌کنند.

سومین جنبه از بحث زبان و تفکر، جنبه‌ی «تکامل علم» است که می‌توان آن را بخشی از «تکامل اجتماع» دانست. تفاوت زبان علم با زبان، شاید عمدتاً در نمادها و فرمول‌هایی است که مانند الفاظ در آن به کار می‌روند؛ همان‌گونه «جاندارند» و زایا. اینشتین به همان «زبان علم» روز متعارف خود نظریه‌اش را بیان کرد و اگر نظریه‌ی نسبیّت به همان زبان و بیان می‌ماند، شاید هیچ‌گاه اهمیت و نقش اساسی آن مشخص نمی‌شد. دو سال بعد از پیشنهاد این نظریه، در سال ۱۹۰۷ مینکوفسکی^{۶۲} همین نظریه را به زبانی دیگر بیان کرد که آن را اصطلاحاً فرمول‌بندی چهاربُعدی نسبیّت خاص می‌نامند. این فرمول‌بندی جدید باعث پیشرفت‌های بسیاری در فیزیک شد؛ از جمله پیدایش نظریه‌ی نسبیّت عام، نظریه‌ی میدان‌های نسبیتی و نظریه‌های پیمانه‌ای. در واقع این زبان جدید، یعنی زبان مینکوفسکی، به مثابه‌ی شاخه جدیدی از درخت فیزیک است که زایا و بارور بوده، در صورتی که نسبیّت خاص اینشتین با زبان اولیه‌اش این زایایی را به هیچ وجه نداشت (منصوری، درباره ترجمه: برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳)، ۱۳۶۵: ۱۷۰). بنابراین، زبان تنها وسیله نیست؛ زبان نقشی پویا در فرهنگ جامعه دارد و بر تفکر فرد و اجتماع تأثیر می‌گذارد. به نظر نگارندگان، بلومفیلد در نقد خود (۱،۳) خبطی را مرتکب گردیده؛ اینکه، در زبان مالزیایی یک برش برای

فرزندان پدر و مادر اتفاق افتاده و در انگلیسی این برش عام اتفاق نیفتاده بلکه عامل جنسیت آن‌ها را از هم متمایز کرده اما غافل از اینکه زبان مالزیایی یک مفهوم عام و کلی از فرزندان آن هم فرزند یک پدر و مادر را در بردارد؛ یعنی یک تصوّر واحد از فرزند یک پدر و مادر که می‌تواند در تقابل با فرزند در مفهوم کلی مانند واژه‌ی فرزند در پارسی یا فرزند از پدر یا مادر ناتنی باشد، و این امر متمایز از تشخیص موارد می‌باشد. یک انگلیسی زبان دو مقوله‌ی برادر و خواهر را متمایز می‌کند، ولی تصوّر واحدی از فرزند در ذهن خود ندارد؛ یعنی برش معنایی واحد و یک جا برای آن وجود ندارد. اگرچه سخنگوی مالزیایی تفاوت بین برادر و خواهر را می‌داند، ولی تصوّر عامی از فرزند در نظر دارد؛ مانند آنکه بگوییم «انسان دارای شعور است» در مقایسه با «رضا دارای شعور است» یا «سارا دارای شعور است». این البته در تفکر نسبت به روابط خویشاوندی و نهایتاً در شکل‌دهی جهان‌بینی و رفتار افراد بسیار مهم است. یک گویشور مالزیایی این واژه را برای فرزندان تنی به کار می‌برد؛ چیزی که انگلیسی زبان‌ها از آن برش معنایی واحد ندارند. وقتی که یک انگلیسی زبان از واژه‌های پسرعمو، پسرذایی، پسرخاله و ... تنها یک واژه در اختیار دارد، به این معنا است که از همه‌ی آن‌ها، تصوّر واحد دارد و سبب می‌شود که وی همه‌ی آن‌ها را به اصطلاح «با یک چشم» نگاه کند، ولی در زبان‌های ایرانی پسرعمو با پسرذایی یا دخترعمو با دخترذایی تمایز گذاشته شده‌است و در نتیجه، آن‌ها را با یک چشم نگاه نمی‌کند مثلاً با پسرعمو احساس قرابت و پیوند یا حتی تعصّب بیشتری درک می‌شود و همین‌طور دخترعمو. این ضرب‌المثل که «عقد پسرعمو دختر عمو را در آسمان‌ها بستند» به این تمایزهای ایجاد شده، اشاره دارد؛ این به ویژه در قبایل و عشیره‌ها شدت بیشتری می‌یابد. اگرچه به گفته‌ی بلومفیلد، بی‌رویش (۱۳۷۰: ۱۳۳-۱۳۴) و سایر مخالفان نظریه‌ی نسبیت، هر دو زبان می‌توانند موقعیت‌های را بیان کنند که برای آن‌ها هیچ کلمات یگانه‌ای وجود ندارد و این کار را از طریق عبارات مرکبی انجام دهند که واقعیت مزبور را تجزیه می‌کند؛ ولی به نظر نگارندگان، برش معنایی یا تصوّر قالبی و واحد از پدیده‌ها و ترکیب آن‌ها دو امر متفاوت می‌باشند. هرچند مالزیایی زبان می‌تواند از طریق ترکیب عبارت را بیان کند ولی تصوّر و برش معنایی واحدی از آن در ذهن ندارد؛ و این در نحوه‌ی تفکر بسیار مهم و تأثیرگذار می‌باشد؛ این ترکیب‌ها نیز همان پیامدی را در تفکر دارند که جملات دارند. برای نمونه، در جمله‌ی «در برخورد موتور سیکلت با خودروی پژو دو نفر جان باختند» هم ما تصویری در نتیجه‌ی ترکیب از موقعیت کلی در ذهن شکل می‌دهیم ولی هیچ

یک از ما این تصوّر را به طور واحد در ذهن نداریم که آن را از دیگر پدیده‌ها به طور قالبی و واحد متمایز سازیم چرا که برای آن لفظ و واژگان واحدی در ذهن نداریم؛ یعنی برش واحدی از آن در نظام زبان صورت نگرفته و از طرف دیگر، با جابه‌جا نمودن سازه در این جمله‌ها، این تصوّرات با شدت، ضعف و برجستگی و حتی تغییر در مفاهیم همراه می‌گردند. بنابراین، در ترکیب برش‌های معنایی به صورت انباشتی با یک دیگر جمع می‌گردند و این چیزی غیر از برش واحد می‌باشد.

برای تبیین بهتر مسأله به این مورد از منسوری توجه شود (پورجوادی، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۶). در فیزیک دو مفهوم داریم که با الفاظ *ر/د/ر* و لیزر بیان می‌شوند. هر یک از این دو لفظ از کنار هم نهادن حروف اول کلماتی که دستگاه را تعریف می‌کند ساخته شده. مثلاً لیزر دستگاهی است برای «تقویت نور توسط گسیل برانگیخته تابش» *Light Amplification by Stimulated Emission of Radiation = LASER* این خود یکی از خصوصیات زبان علم است که وقتی مفهوم جدیدی داریم که خود از فشرده شدن مفاهیم گوناگون به وجود آمده است، از راه فشردن الفاظ به لفظ جدیدی که بر آن اطلاق می‌شود، می‌رسیم. امروزه لیزر شاخه‌ی مهمی از فیزیک است و مفاهیم بسیاری بر مبنای مفهوم لیزر به دست آمده و اصطلاحات بسیاری بر پایه اصطلاح لیزر ساخته شده است. اگر قرار بود بدون توجه به فشردن مفاهیم و به وجود آمدن مفاهیم و در نتیجه الفاظ جدید، دائم از دستگاه «تقویت نور توسط گسیل برانگیخته تابش» صحبت شود این پیشرفت هیچ‌گاه حاصل نمی‌شد. و این موضوع در مورد دستگاه لیزر *ر/د/ری* که در انگلیسی آن را به اختصار *LADAR* می‌نامند، مبین‌تر می‌نماید. وی همچنین معتقد است که زبان و واژگان علمی نقشی پویا داشته و الفاظ مانند موجودات زنده رشد می‌کنند. حال که لیزر را شناختیم، به عمل «تقویت نور توسط گسیل برانگیخته تابش» چه بگوییم در انگلیسی *to lase* را ساخته‌اند، و ما هم در فارسی لیزری کردن یا لیزریدن را به کار می‌بریم. تصوّر کنید، بخواهیم معادل واژه‌های *interference, superconductor, quantum* هر یک را به طریق نحوی بسازیم، آن‌گاه تکلیف *Superconducting Quantum Interference Device* چه خواهد شد؟ این نیز اصطلاح دیگری است که باز هم آن‌ها را به طریق کنار هم نهادن حروف اول خلاصه کرده‌اند و *SQUID* (اسکوئید) نامیده‌اند. مگر می‌توان اصطلاحی با این چنین بار سنگینی را به طریق نحوی ساخت؟ اسکوئید یک اصطلاح است درست مثل مداد. مفهوم مداد کجا و چوب گرد

دراز با میله سیاه در میان آن کجا؟

هانت و آگنولی (۱۹۹۱) تأثیر زبان را در سه جنبه‌ی زبان، مورد توجه قرار داده‌اند: تأثیر واژگانی (یعنی اثرات اطلاعات درباره زبان)؛ تأثیر مربوط به سطح بیان (یعنی اثرات نحو و معناشناسی)؛ و تأثیر در سطوح عالی (یعنی اثر زبان در استدلال و کاربردشناسی). هانت و آگنولی نتیجه می‌گیرند که اگر چه مطالعات نشان می‌دهند که ادراک نسبتاً مصون از تأثیرات زبان است، اما این امر در مورد حافظه صدق نمی‌کند. آن‌ها اشاره می‌کنند که در تعدادی از مطالعات مربوط به شهادت دادن (گواهی دادن) معلوم شده است که اطلاعات کلامی می‌توانند در یادآوری و بازشناسی، اثر بگذارند. به نظر آن‌ها مطالعه اثرات ناشی از سطوح مختلف ابهام در کلمات، در زبان‌های مختلف، منبع خوبی برای فراهم آوردن شواهدی در این باره است. برای مثال، می‌توان تفاوت در زمان درک یک جمله را، که در آن کلمه‌ای مبهم به کار رفته است، با زمان درک همان جمله، بدون آن که کلمه‌ای مبهم در آن به کار رفته باشد، در زبانی دیگر مقایسه کرد. هانت و آگنولی اثر مربوط به سطح بیانی را به اثر نحو و معناشناسی مربوط می‌سازند. آن‌ها خاطر نشان می‌سازند که در زبان‌های مختلف جملات به شیوه‌های مختلف ساخته می‌شوند و این امر، هم در ادراک و هم در استدلال اثر می‌گذارد. از نظر هانت و آگنولی، هم تأثیر واژگانی و هم تأثیر سطح بیانی، عواملی در سطح پایین شمرده می‌شوند که در ساز و کار زبان دخالت می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند که فرضیه‌ی نسبتی زبانی بایست بیش از همه در سطح عالی بر موضوع تأکید داشته باشد. تأثیرات در سطح عالی، عواملی هستند که با تفسیر جهانی که ما را در بر گرفته‌اند، سر و کار دارند و شامل طرح‌واره‌ها و کاربردها هستند. برای مثال ما در برخورد با اعداد از سیستم‌ها استفاده می‌کنیم، اما در برخی از زبان‌ها نمی‌توان در مورد بعضی از مفاهیم ریاضی مانند تقسیم، از سیستم شمارشی استفاده کرد. در این باره هانت و آگنولی به مقایسه شمارش اعداد در زبان انگلیسی و چینی اشاره می‌کنند. در زبان انگلیسی برای شمردن اعداد از صفر تا ۱۲، سیزده اصطلاح وجود دارد و بعد از عدد ۱۲، از هفت «عدد یکانی همراه با ده» استفاده می‌شود. اما در زبان چینی فقط ۱۱ اصطلاح پایه‌ای برای اعداد از صفر تا ۱۰ وجود دارد، چون اعداد بعدی ترکیبی از اعداد پایه‌ای هستند (بنابراین، ۱۱، یعنی ۱۰ و ۱، نه یک اصطلاح جدید). برخی شواهد نشان می‌دهند که کودکان انگلیسی‌زبان در یادگیری شمارش اعداد بین دوازده تا بیست، اشکال پیدا می‌کنند، اما کودکان چینی چنان مسأله‌ای را ندارند. بنابراین به نظر

می‌رسد که زبان در رشد یا دستگاه یا سیستم اعداد اثر می‌گذارد. هانت و آگنولی نمونه‌های مشابهی نیز درباره تأثیر زبان در ساخت‌واره‌های فضایی و اجتماعی، ارائه می‌دهند. در جهان خارج، یک موقعیت که در آن جاده‌ی آسفالت شده‌ی پهن و دراز (باند) که برای عمل پرواز و فرود هواپیماها تعبیه شده، و هم مکانی برای سامان‌دهی پرواز و تجمع هواپیماها می‌باشد، وجود دارد. زبان عربی و فارسی واژه‌های «المَطَار» و «فرودگاه» را به ترتیب برای بیان این پدیده در اختیار دارند؛ اما سخنور هر کدام از این دو زبان هنگام بیان واژه‌های وضع شده برای این پدیده‌ی واحد در جهان خارج، تصویری متفاوت در ذهن آن‌ها شکل می‌گیرد که این تصویر در ذهن، پیامد تأثیر صورت - بندی زبان است. در نتیجه، انتخاب زاویه‌های متفاوت در نگاه به این پدیده‌ی واحد را سبب گردیده است. هنگامی که یک عربی زبان واژه‌ی المَطَار را به کار می‌برد، تصویری را در ذهن شکل می‌دهد که این زبان (واژه‌ی) آن را تعیین کرده است؛ یعنی چیزی که معادل آن در فارسی تقریباً «پروازگاه» می‌باشد؛ تصویری محل پرواز و نفس پرواز در ذهن وی مجسم می‌شود، ولی یک فارسی زبان نقطه‌ی مقابل این تصویری، یعنی محل نشستن هواپیما (فرود) را تجسم می‌کند که پیامد واژه‌ی زبانی فرودگاه است؛ شایان ذکر است به محض اینکه گویشور زبان فارسی از واژه‌ی پروازگاه استفاده کند، زاویه‌ی تصویری محل فرود پرواز در ذهن وی به تصویری از زاویه مقابل، یعنی محل پرش می‌چرخد.

گویشوران زبان فارسی بین آنچه را که شیر خوراکی و شیر مادر می‌نامند، تمایزی قائل نمی‌شوند و مصادیق آن در اصطلاحاتی مانند شیر مادر، شیرگاو، مادر انسان و مادر حیوان تجلی یافته است. درمی‌یابیم که هیچ یک از این واژگان در فارسی از هم تفکیک نشده‌اند اما در زبان عربی کاملاً مجزأ هستند؛ یعنی مادریت و شیر بودن آن‌ها مجزا درک و رفتار می‌شود. شیر مادر در عربی لبان الأمّ و شیر گاو لبان البقر می‌باشد؛ همچنین مادران بشر أمّهات الإنسان اما مادران حیوان أمّات الحیوان یا پستان مادر معادل ثدی الأمّ و پستان گاو معادل ضرع البقر. جابه‌جایی هر یک از این واژه‌ها در زبان عربی منجر به نامأنوسی و بی‌نزاکتی می‌گردد (معروف، ۱۳۸۲: ۷۷-۸۰). این فرآیند چرخش تصویری که به سبب صورت‌های زبانی موجب گردیده، نگارنده‌ی این سطور حاضر بر مبنای بررسی، پژوهش و برخورد مستقیم با دو گویشور زبان فارسی و عربی تجربه کرده است. به‌طور مجمل، نتیجه‌ای را که از تحلیل‌های بالا استنباط می‌شود یعقوبی (۱۳۸۳: ۲۶) به‌خوبی بیان می‌کند:

«در آنچه ورف و ساپیر مطرح کردند، حقیقتی نهفته است. این حقیقت عبارت است از این که مفاهیم و پدیده‌ها چنانچه در کدهای واژگانی گنجانده شوند، بهتر درک می‌شوند و از آن جا که این کدها (واژه‌ها) از زبانی دیگر متفاوت است، درک کامل مفهوم آن‌ها در زبانی دیگر، گاه مشکل است».

اینکه ایده‌ها و افکار نیز از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند، به آن نسبت معنایی^{۶۳} می‌گویند؛ گونه‌های متفاوت یک زبان نیز معناها و ایده‌های متفاوتی را توسط ساخت‌های دستوری و واژگان بیان می‌کنند. اگر ما بر روی ساختارهای دستوری تمرکز کنیم مانند وندها و ... تفاوت‌های فاحشی از زبانی به زبان دیگر در انواع معناهایی که می‌تواند بیان گردد، می‌یابیم. انتقاد قابل توجه دیگر اینکه، اگر اندیشه یکسان باشد و زبان در ساخت آن تصرفی نداشته باشد، منطقاً انواع ترکیبها در دیگر زبان‌ها هم نباید امری غلط محسوب شود در حالی که چنین نیست. بر فرض مثال، در زبان مالزیایی ترکیب «خواهر مؤنث» برای مفهوم خواهر امری طبیعی است، اما همین صورت در زبان انگلیسی، فارسی و بسیاری دیگر از زبان‌ها ترکیبی غیردستوری به حساب می‌آید که شاید به ذهن هیچ‌یک از گویشوران این زبان‌ها خطور نکند؛ یعنی با پدیده‌ای مواجه نیستند که خواهر مؤنث باشد (چرا که زبان وی برای تعیین می‌کند که خواهر کافی است) در حالی که ممکن است واژه‌ی خواهر، مفهوم فرزند را که مالزیایی زبان از این ترکیب در ذهن دارد، داشته باشد. مانور نسبت زبانی تنها در واژگان نیست؛ چه در ساخت‌های نحوی نیز انعکاس دارد؛ برای نمونه، در زبان انگلیسی ساختی وجود دارد که در آن عملی در گذشته‌ی دور به صورت آینده بوده، لیکن اکنون مدت زیادی از آن گذشته است، "If you had asked me, I should have answered you" اما در فارسی فعل آینده در گذشته کامل وجود ندارد و به تبع آن گویشور این زبان (به غیر از افرادی که انگلیسی را خوب می‌دانند) درک کاملی از این عبارت نخواهد داشت؛ در نتیجه، ناگزیریم افعال آینده در گذشته‌ی انگلیسی را در جملات شرطی به صورت ماضی ساده یا بعید و در جملات نقل و قول به صورت زمان آینده ساده ترجمه و معادل سازی کنیم. مثلاً جمله بالا در فارسی چنین درک می‌شود «اگر از من سؤال کرده بودید، به شما جواب داده بودم (جواب می‌دادم)». شایان ذکر است که نسبت زبانی در زبان‌های متعلق به خانواده‌های زبانی متفاوت بیشتر رخ می‌نماید تا زبان‌های هم‌خانواده؛ در این راستا خود ورف نتیجه گرفته است که تفاوت‌های زبان‌های اروپایی با یکدیگر در مقام مقایسه با تفاوت‌های آن‌ها با

زبان‌های هوایی آن قدر ناچیز است که می‌توان آن را با عنوان کلی زبان میانگین استاندارد اروپایی گروه‌بندی کرد (بعقوبی، ۱۳۸۳: ۲۵). گفته می‌شود مفاهیمی چون ادب، حیثیت^{۶۴} یا تعارف در فرهنگ‌های مختلف با هم اختلاف اصولی دارند. مفاهیمی که ما هم‌اکنون در منظورشناسی و زبان‌شناسی اجتماعی با آن‌ها سروکار داریم بیشتر با فرهنگ غربی دمسازی دارند. مثلاً آن‌طور که ماتسوموتو^{۶۵} (۱۹۸۸) می‌گوید مفهوم حیثیت دفعی که طبق آن استقلال و آزادی فردی نباید مورد تهدید قرار گیرد در روابط اجتماعی ژاپنی‌ها اصل اساسی به شمار نمی‌آید.

آ. ام. سورن در مکاتب زبان‌شناسی نوین در غرب که از آن تحت عنوان فرضیه‌ی هومبولت-سایپر-ورف^{۶۶} (به اختصار اچ اس دلبلیو) یاد می‌کند، این نقد را وارد دانسته که چنین فرضیه‌ای امکان وجود جهانی‌های شناختی را کنار می‌گذارد؛ جهانی‌هایی که تا حدود زیادی تعیین می‌کند، نژاد بشر چگونه و در چه مقولاتی جهان اطراف را تعبیر کند؛ صرف نظر از اینکه چه زبانی پیرامون آن‌ها به کار می‌رود؛ یا آنکه اصلاً زبانی بین آن‌ها باشد یا نباشد (سورن ۱۳۸۸: ۱۳۲). وی همچنین برای ردّ این ادعا متوسل به دلایل پیشینی عام^{۶۷} می‌شود؛ به عنوان مثال، جوامع انسانی طی آن هزاران سالی که نسل آدمی وجود داشت ولی زبان تجزیه‌پذیر^{۶۸} وجود نداشت چگونه جهان را تعبیر و تفسیر می‌کرد؟ هرکسی که با مهره‌داران رده‌های بالاتر در هر حدی آشنا باشد؛ می‌داند که این موجودات از «تعبیرها و برداشت‌ها»ی بسیار مشخصی از واقعیت، چه اجتماعی چه فردی، برخوردارند، ظاهراً بی‌آنکه به هیچ زبانی به عنوان تأمین‌کننده مقولات شناختی مجهز باشند. حال به نظر نگارندگان، نکته‌ی ظریف غفلت شده آن است که در فرضیه‌ی سایپر و ورف زبان در دسته‌بندی مقولات و نحوه‌ی نگاه به جهان تعیین‌کننده است نه اینکه در صورت عدم وجود زبان اصلاً درکی از جهان روی می‌دهد یا نه، ممکن است انسان‌هایی که به‌گفته‌ی وی مجهز به زبان تجزیه‌پذیر نبوده‌اند؛ درکی از جهان داشته اما این درک از جهان با درک از جهان پس از تجهیز به زبان متفاوت است، نکته همین جاست. چه در گونه‌ی اول حداقل ما پدیده‌ای را در خارج مشاهده می‌کنیم که از طریق یاخته‌های عصبی به مغز فرستاده می‌شود و احتمالاً هم در آن صورت مغز تعبیر و درکی را از آن پیش می‌گذارد؛ البته چگونگی این درک را ما نمی‌دانیم و خود نیازمند بررسی‌های دقیق و پخته‌تر می‌باشد؛ شاید در آن صورت می‌توانست گفت که خواهر و برادر و پدر و مادر به موجب زندگی در یک مکان واحد و مصاحبت زیاد با یکدیگر و یا حتی داشتن

رابطه‌ی خونی، یک برش معنایی واحد را تشکیل می‌دهند و به صورت یک کلیت بدون تجزیه و تمایز میان افراد در نظر گرفته می‌شدند؛ همان‌طوری که تصوّر یک فرد عادی از واژه‌ی سنگ هرگز مواد تشکیل دهنده‌ی آن نیست اگرچه واقعیت چیز دیگری است؛ بنابراین زبان است که از طریق ساز و کارهای خود مانند واژگان، ساخت‌ها و... نظام شناختی، تفکر و تصوّرات اهل زبان را مسیردهی می‌کند؛ اگر ما از موهبت زبان برخوردار نبودیم، درک متفاوتی از پدیده‌ها می‌داشتیم. آن پدیده‌هایی که زبان‌های مختلف به طور مشترک و شاید یکسان مقوله‌بندی و تعبیر می‌کنند را می‌توان بر اساس مکتب زایشی این‌گونه تبیین نمود که این‌ها برخاسته از ذاتی بودن زبان انسان است که منجر به مشترکات فراوان می‌گردد و تفاوت‌ها مرتبط به پارامترها می‌باشد. هادلی^{۶۹} (۱۹۹۷) ابراز می‌کند که واژگان و فرهنگ به طور جدایی ناپذیری به یکدیگر گره نخورده‌اند. وی به نقد آراء بعضی از زبان‌شناسان همچون دیگنان، کنولز، ویلیز و سینکلیر^{۷۰} (۱۹۹۵) می‌پردازد که تصریح می‌کنند یک سخنگو تا حدودی توسط واژگان زبانش در طیف و گستره‌ی معناهای که می‌تواند بیان کند، محدود گردیده است؛ به‌ویژه وقتی که واژه‌ی خنثی^{۷۱} هم در دسترس نباشد (همان‌جا). به‌گفته‌ی وی این‌گونه از اظهارات قویاً متأثر از فرضیه‌ی ورف و سایپر است که در آن تأثیری که واژگان بر روی یک جامعه دارد آن را از هر فرهنگ و زبان گروهی دیگری متمایز می‌کند. اساس مقاله‌ی هادلی (۱۹۹۷) بر پیشنهاد دیدگاه دیگری است که برطبق آن نمونه‌های اولیه فرهنگی^{۷۲} نسبت به واژگان جهان‌بینی یک جامعه را بنیاد می‌گذارد یا شکل می‌دهد. وی در این مقاله با استفاده از معنای مجازی (استعاری) به اثبات و تأیید این مدّعا می‌پردازد که گستره‌ی بالقوه‌ی معنایی واژگان عملاً بدون محدودیت می‌باشد یا حداقل در ارتباط با بیان بسیار آزادتر از آنچه می‌باشد که سخنگویان می‌توانند تشخیص دهند. وی معتقد است که فرضیه‌ی سایپر و ورف در تفکر روان‌شناسی زبان یک فرضیه‌ی راکد می‌باشد؛ وقتی که فرهنگ رشد و توسعه می‌یابد، واژگان نیز توسعه می‌یابند و نه برعکس. نکته‌ی پراهمیت در پرداختن به این موضوع آن است که اگرچه ممکن است شرایط فرهنگی در رشد و توسعه‌ی واژگان دخیل باشد، اما زمانی که سخنور این واژگان را آموخت، این واژگان (برش‌ها یا صورت‌های معنایی) در تعیین نحوه نگاه و تجزیه و تحلیل وی از جهانی که در آن زندگی می‌کند، رخ می‌نماید.

زبان در یادگیری و تمایزگذاری بسیاری از ایده‌ها و تصوّرات نیز حائز اهمیت می‌باشد.

این نقش زبان، در مفاهیم هرچه دورتر از ملموسات و تجربیات یعنی انتزاعیات، نقشی قدرتمند است؛ مثلاً از طریق واژه‌هاست که دو مفهوم مهر و عشق را از یکدیگر متمایز می‌سازیم یا دو مفهوم حسادت و غبطه را. این نقش هنگامی که راه‌های متناوبی از تعبیر تجربه وجود دارد، نیز مهم می‌نماید. تصوّرات و ایده‌هایی را که انسان از مسیر و کانال زبان درک می‌کند و فرا می‌گیرد، بنا بر امکانات آن زبان متفاوت است. مثلاً امکانات زبان فارسی در مفاهیم عرفانی، فلسفی و انتزاعیات غنی است؛ در نتیجه، گویشوران فارسی زبان در این عرصه تمایزات و درک ژرف‌تری را به نمایش می‌گذارند. بعضی از تقابل‌های معنایی که توسط دستور تعیین می‌گردند خارج از حوزه صرفاً کاربرد زبانی نیز به کار بسته می‌شود. اینکه یک شخص این تقابل‌ها را در زندگی عادی به کار ببندد منوط بر این است که چگونه زبان آن‌ها تقابل‌های مربوط را بیان می‌کند (به‌طور اجباری، اغلب اوقات، به‌طور اندک و مطلقاً به کار نرود). بنابراین منطقی است که نتیجه بگیریم زبان علت و الگوی اندیشه معلول آن می‌باشد (هادسن، ۱۹۹۶: ۱۰۱). جان لوسی^{۷۳} (۱۹۹۲b) در مطالعه‌ی ارزشمند و معروف خود که بر روی زبان انگلیسی و مایا انجام داده، به لحاظ تجربی با مقایسه‌ی تأثیر اجباری بودن شمار در انگلیسی که ما را ملزم به توجه و رعایت تمایز بین یک و بیش/از یک می‌کند و اختیاری بودن این ویژگی دستوری در زبان مایا که رعایت آن الزامی نیست، این پدیده را تأیید می‌کند. کارول وکساگراندی^{۷۴} (۱۹۵۸) نیز با بررسی زبان‌های انگلیسی و ناوایو^{۷۵} دریافتند که دستور زبان ناوایو کاربران خود را ملزم به توجه به اشکال اشیاء می‌کند؛ چیزی که در زبان انگلیسی معادلی برای آن وجود ندارد.

۴. نتیجه‌گیری

در این نوشتار، به بررسی و تحلیل مسأله‌ی ماهیت و جهت رابطه‌ی تفکر و زبان پرداختیم. به موجب آن تبیین و نتیجه گرفته شد که بر خلاف نظریه‌های غالب در عرصه‌ی پژوهش‌های زبانی معاصر، زبان در شکل‌دهی و مسیردهی تفکر و جهان‌بینی سخنوران به طور مستقیم تأثیرگذار است. این اظهار ورف که: «ناظرهای متفاوت از طریق واقعیت‌های فیزیکی مساوی به جهان‌بینی یکسان نمی‌رسند، مگر آنکه زمینه‌ی زبان‌شناختی آن‌ها مشابه باشد یا به طریقی بتوان مبنای یکسانی برای آن‌ها یافت» به وضوح آن را بیان نموده است. گونه‌ی قوی یا مطلق فرضیه‌ی نسبت زبانی، بر اساس پژوهش‌های روی داده تاکنون، قویاً

مورد تردید قرار گرفته اما گونه دیگر که نظام زبان تا حد زیادی بر تفکر و نگرش افراد تأثیر می‌گذارد ضمن به یدک داشتن تأیید پژوهش و بررسی‌های عده‌ای از نظریه‌پردازان در این حوزه، با مخالفت عده‌ی بسیاری در نظریه‌های اخیر نیز چون هادلی، بلومفیلد و دیگران که به آن‌ها اشاره شد، مواجه شده است. ضمن ارائه نقد بلومفیلد و بعضی دیگر از زبانشناسان به خطبیطی که در نقدهای ایراد شده به نسبت زبانی روی داده بود، اشاره گردید. با توجه به ادله و داده‌های ارائه شده چه در زمینه‌ی علوم محض مانند علم فیزیک و علم شناختی که به آن پرداخته شد چه در حوزه‌ی افراد و اجتماع، تبیین گردید که تصور قالبی و واحد از پدیده‌ها امری متفاوت از تصویرهای انباشتی حاصل از ترکیب می‌باشد. با ارائه نمونه‌های از عربی، فارسی، انگلیسی و دیگر زبان‌ها نشان داده شد که ایده‌ها و افکار نیز از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند (نسبیت معنایی). همچنین استدلال شد که زبان‌ها نه تنها از طریق واژگان، بلکه از طریق دیگر صورت‌های زبانی مانند ساخت‌های نحوی، وندها و ... در نقش علی زبان بر تفکر و جهان‌بینی افراد دست می‌یازد. همچنین نظام صورت‌های زبانی در فراگیری و درک بسیاری از مفاهیم همچون مفاهیم انتزاعی بسیار کارآمد می‌باشد. با اشاره به عوامل دخیل در تولد و ظهور واژگان (اینکه سرچشمه‌ی تولید واژگان هرچه باشد) نتیجه قابل توجه این است که هنگامی که سخنور واژگان را آموخت، این واژگان (برش‌ها یا صورت‌های معنایی) در جهت‌دهی درک وی از جهانی که در آن زندگی می‌کند، رخ می‌نماید. زبان اندیشه را تحت تأثیر قرار می‌دهد به گونه‌ای که فراسوی تأثیرات نسبتاً آشکار واحدهای واژگانی می‌باشد؛ از طرف دیگر، زبان تنها نوع از تجربه که فکر را متأثر می‌سازد، نیست؛ در نتیجه، ما از مطلق بودن نسبت فراتر رفته‌ایم. بحث اخیر درباره چشم‌انداز شناختی بحث رابطه تفکر و زبان را دوباره احیاء کرده است و شواهد رو به افزایشی وجود دارد که زبان مورد استفاده‌ی فرد، در نحوه‌ی پردازش اطلاعات او اثر می‌گذارد.

۵. پی‌نوشت‌ها:

1. Frege
2. Wittgenstein
3. R. Wardhaugh
4. Johann Gottfried von Herder
6. R. H. Robins
7. W. von Humboldt

-
8. D. G. Brinton
 9. F. Boas
 10. E. Sapir
 11. B. L. Whorf
 12. I. Kant
 13. Categories or 'intuitions' (Anschauungen)
 14. relativistically
 15. inner Sprachform
 16. E. B. de condillac
 17. N. Chomsky
 18. Hopi
 19. Linguistic relativity
 20. Sapir- Whorf Hypothesis
 21. social reality
 22. Mayan
 23. A Linguistic Consideration of Thinking in PrimitiveCommunitie
 24. J. L. Subbiondo
 25. FORM
 26. Objective
 27. subjective

۲۸. تمامی مقالات مذکور از ورف توسط کارول گردآوری شده و در ۱۹۵۶ به چاپ رسیده است

29. Linguistics as an exact Science
30. Language and Logic
31. Language, Mind, and Reality
32. Equations and functions
33. John B. Carroll
34. new sounding
35. Bible
36. John Joseph
37. R. Nisbett
38. Scovel
39. R. Kaplan
40. B. Malinowsky
41. Bloomfield
42. Pieter A.M seuren
43. Danny D. Steinberg
44. Cerole
45. Pidgin
46. Piaget
47. Yamanda
48. Bellugi
49. Luria & Yudovich
50. Hunt & Agnoli
51. Cognitive approach
52. Computational cost
53. Kirivina
54. Borodistdy
55. Mandarians
56. Ontogenetic
57. lev vygotsky
58. Hellen keller
59. phlogenic
60. observers
61. sampson
62. minkowsky
63. Semantic relativity

64. Respect
 65. Matsumoto
 66. Humboldt-Sapir-Whorf hypothesis
 67. General a priori reasons
 68. articulated
 69. Hadley
 70. Deignan, Knowles, Willis, Sinclair
 71. neutral term
 72. cultural prototype
 73. Lucy
 74. Carroll and Casagrande
 75. Navajo

منابع

- ۱- البرزی، پرویز. (۱۳۸۸). *زبان شناسی جمله: نگاهی جامع به مسایل زبان*. تهران: انتشارات پایزه.
- ۲- استاینبرگ، دنی. (۱۳۸۷). *درآمدی بر روانشناسی زبان*. ترجمه ارسلان گلفام، انتشارات سمت.
- ۳- بی‌پرویش، مانفرد. (۱۳۷۰). *زبان‌شناسی جدید*. ترجمه محمدرضا باطنی. تهران: انتشارات آگاه.
- ۴- باطنی، محمدرضا. (۱۳۶۹). *زبان و تفکر*. تهران: فرهنگ معاصر.
- ۵- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۶۵). *درباره ترجمه: برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳)*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۶- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۱). *پوزیتیویسم منطقی*. تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
- ۷- رویینز، آر. اچ. (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز، کتاب ماد.
- ۸- سورن، پیتر. ام. (۱۳۸۸). *مکاتب زبان‌شناسی نوین در غرب*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: انتشارات سمت.
- ۹- معروف، یحیی. (۱۳۸۲). *فن ترجمه: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی*. تهران: انتشارات سمت.
- ۱۰- نیک طلب، بابک. (۱۳۷۹). *گزیده اشعار وحشی بافقی*. تهران: قدیانی.

- ۱۱- لاند، نیک. (۱۳۸۷). زبان و تفکر (روانشناسی شناختی). ترجمه داود کرمی. تهران: نشر ساوالان.
- ۱۲- ویگوتسکی، لو سیمونوویچ. (۱۳۷۰). تفکر و زبان. ترجمه بهروز عزبدفتری. تبریز: انتشارات نیما.
- ۱۳- یعقوبی، حسین. (۱۳۸۳). زبان، ترجمه و ارتباط فرهنگ‌ها: آرمان جامعه‌زبانی یکپارچه. تهران: نشرمرکز.
- ۱۴- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۳). گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی. تهران: انتشارات هرمس.

References

- 15- Bloomfield, L.(1914). *An Introduction to the Study of Language*. Henry Holt: New York.
- 16- Bellugi, U., Bihrlle, A., Jernigan, T., Trauner, D. and Doherty, S. (1991). *Neuropsychological, neurological, neuroanatomical profile of Williams syndrome*. American Journal of Medical Genetics Supplement, 6, 115-125.
- 17- Borodistdy, L. (2001). *Does language shape thought?: Mandarin and English speakers' conception of time*. Cognitive Psychology, 43, 1-22.
- 18- Carroll, J & J. Casagrande.(1958). *The Function of Language Classification in Behavior*. In E. Mccoby, T. Newcomb and E, Hartly. Eds. Readings in Social psychology. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- 19- Deignan, A & M, Knowles, & J, Sinclair, & D, Willis.(1995). *Lexis*. Birmingham: University of Birmingham.
- 20- Harley, T.A. (2001). *The Psychology of Language: From Data to Theory* (2ed edn). Hove: Psychology Press.
- 21- Hadley, G.(1997). *Lexis and Culture: Bound and Determined?*. Journal of psycholinguistics research, vol.26, No.4.
- 22- Hudson, R.A.(1996). *Sociolinguistics*. Cambridge university press.
- 23- Hunt, E. And Agnoli, F. (1991). *The Whorfian hypothesis: a cognitive psychological perspective*. Psychological Review, 98, 377-389.
- 24- Joseph, J. (2002). *From Whitney to Chomsky: Essays in the History of American Linguistics*. John Benjamins, Amsterdam.

- 25- Kaplan, R. (1966). *Cultural Thought Patterns in Inter _ cultural Education*. Language Learning 16, pp. 1-20.
- 26- Lucy, J.(1992a). *Language Diversity and Thought: A Reformulation of theLinguistic Relativity Hypothesis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 27- Love, N.(2004). *Cognition and Language Myth*. language sciences 26,524-544.
- 28- Luria, A.R. and Yudovich, F. I. (1971). *Speech in the Development of Mental Processes in the Child*. Harmondsworth, Middlesex: pengain.
- 29- Matsumoto, Y. (1988). *Reexamination of the Universality of Face*. Journal of Pragmatic, 12, pp.403-26.
- 30- Nisbett, J.(2003). *The Geography of Thought*. The Free Press, New York.
- 31- Piaget, J. (1950). *The Psychology of Intelligence*. London: Foutledge & kegenpaul.
- 32- Piaget, J. (1967). *Language and Intellectual Operations* in H. Furth(ed) Piaget and knowledge. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice – Hall.
- 33- Sapir, E.(1929). *The Status of Linguistics as a Science*. Language5. 2:207-14.
- 34- Sampson,G.(1980). *Schools of Linguistics*. London: Hutchinson.
- 35- Subbiondo, j.l.(2005). *Benjamin Lee whorf’s Theory of Language, Culture, andConsciousness: a critique of western science*. Language and communication 25,149- 159.
- 36- Scovel, T. (1991). *Why Language Do not Shape Cognition*. Psycho – and neurolinguistic evidence.Jalt Journal, 13, 43-56.
- 37- Whorf, B. (1956). *Language, Thought, and Reality: Selected Writings*. ed. By J. B. Carroll, Cambridge, Mass: MAT Press.
- 38- Wardhaugh, R.(2006). *An Introduction to Sociolinguistics*. USA: Blackwell.
- Yamanda, J.E. (1990). *Laura: A Case for the Modularity of Language*.
Cambrige, Mass.: MIT Press.